

جنگی که طراحی شده؛ روایت یک سناریوی شش مرحله‌ای علیه ایران

در ماه‌های اخیر و پس از دو جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان و شکست آمریکا و اسرائیل در رسیدن به اهداف اصلی خود علیه ایران، نشانه‌های آشکاری از شکل‌گیری یک سناریوی چندمرحله‌ای دشمن علیه ایران دیده می‌شود.



به گزارش تابناک، سناریویی که اگرچه هنوز در سطح گمانه زنی و تحلیل دسته بندی می‌شود، اما چینش اجزای آن نشان می‌دهد طراحانش به دنبال یک عملیات ضربتی، چندمحوره و بی‌سابقه‌اند. هدف، تغییر موازنه‌ی قدرت در غرب آسیا و به ویژه حوزه خلیج فارس است؛ آن هم با ترکیبی از غافلگیری، عملیات مشترک ارتش‌های منطقه و حملات هوایی گسترده. اما چرا اجرای چنین عملیات گسترده و پرمپامدی محتمل ارزیابی می‌شود؟ پاسخ این سوال همان انگیزه‌ی اولیه‌ی تهاجم‌های یک سال و اندی اخیر به ایران از جانب دشمن است. واقعیت این است که قصد آمریکا برای خروج از منطقه که از زمان اوپاما و دکترین وست پوینت اعلام شده بود، بدون بازآرایی امنیتی منطقه به نحوی که منافع بلند مدت آمریکا و نماینده‌ی هژمونی او یعنی اسرائیل را تامین کند، شدنی نیست.

بدین منظور، در کنار طراحی پیمان آبراهام به منظور مشروعیت بخشی دایمی اسرائیل و طراحی کریدور آیمک به منظور ایجاد همبستگی اقتصادی بین اسرائیل و کشورهای منطقه، می‌بایست خطر ایران به عنوان قدرت ژئوپلیتیکی منطقه‌ای که حاضر به شرکت در این بازی شوم نیست به صورت دایمی برطرف گردد.

حال که پس از به کار بستن تمامی تمهیدات ممکن از تحریم و فشار حداکثری و توطئه برای ایجاد جنگ داخلی و چند مرحله عملیات گسترده نظامی، این هدف به مدد پایمردی ایران و ایرانیان کماکان دور از دسترس است، دشمن ناگزیر از دوگانه‌ی "جنگ آخر" یا "صلح نهایی" است. صلیحی که به معنای تسلیم برابر قدرت منطقه‌ای ایران و باطل شدن تمام طراحی‌های بلندمدت انجام شده خواهد بود. پس، "جنگ آخر" گزینه‌ی محتمل دشمن در این معرکه است.

مرحله‌ی نخست این طرح، بمباران تاسیسات کوه کلنگ است؛ نقطه‌ای دور از مرکز جمعیتی، اما نزدیک به محورهای حیاتی جنوب شرق. انتخاب این نقطه تصادفی نیست. حمله به این تاسیسات، به عنوان «آغاز رسمی جنگ»، قرار است شوک اولیه را ایجاد کند، انسجام دفاعی را برهم بزند و مسیر را برای عملیات بعدی باز کند.

این حمله - که حتی ممکن است به دلیل دوری این منطقه از مراکز جمعیتی و تشعشع رادیواکتیوی ضعیف با استفاده از سلاح هسته‌ای تاکتیکی انجام شود - می‌تواند پیام واضحی داشته باشد: آغاز یک درگیری تمام عیار. همچنین این عملیات به عنوان "دستآورد قطعی" در ناپودی برنامه ادعایی تسلیحاتی هسته‌ای ایران، دستمایه پروپاگاندای ترامپ در مواجهه با افکار عمومی جهان قرار خواهد گرفت.

در مرحله‌ی دوم، در سایه‌ی همین غافلگیری، حمله‌ی آبی-خاکی به چابهار انجام می‌شود؛ شهری که به دلیل موقعیت ساحلی، فاصله از عمق دفاعی کشور و اهمیت راهبردی در سواحل مکران، یکی از آسیب‌پذیرترین نقاط ایران در برابر عملیات ترکیبی محسوب می‌شود. تصرف چابهار، اگر محقق شود، نه تنها یک پایگاه عملیاتی برای ادامه‌ی حملات فراهم می‌کند، بلکه مسیر پشتیبانی ایران در جنوب شرق و دسترسی ایران به آبهای آزاد را به شدت مختل می‌سازد.

مرحله‌ی سوم، ایجاد درگیری مرزی با پاکستان است؛ اقدامی که با استفاده از امکانات سرزمینی پاکستان برای حمله به چابهار انجام می‌شود. این بخش از سناریو، به طور مستقیم روی نقطه‌ی حساس روابط تهران-اسلام‌آباد دست می‌گذارد. درگیری مرزی، ایران را ناچار به واکنش در شرق می‌کند و تمرکز دفاعی کشور را از محور اصلی نبرد منحرف می‌سازد. این وضعیت، زمینه را برای مرحله‌ی چهارم فراهم می‌کند: ورود ارتش پاکستان و نیروی هوایی عربستان به جنگ در بلوچستان.

در این مرحله، توافق امنیتی میان اسلام‌آباد و ریاض نقش کلیدی دارد. عربستان، با توجه به تهدیدهای یمن، انگیزه‌ی جدی برای ورود به درگیری دارد و پاکستان نیز می‌تواند این ورود را با استناد به همان توافق توجیه کند. حضور همزمان ارتش پاکستان و

نیروی هوایی عربستان در بلوچستان، فشار سنگینی بر جنوب شرق ایران وارد می‌کند و مسیرهای پشتیبانی را تقریباً از بین می‌برد. این ترکیب، اگر عملیاتی شود، یکی از پیچیده‌ترین جبهه‌های جنگ را شکل خواهد داد.

مرحله‌ی پنجم، حمله‌ی ایذایی عناصر تجزیه طلب و همچنین داعش به مناطقی در غرب کشور است؛ اقدامی که هدف آن تفرق نیروهای مدافع و ایجاد دوگانگی در تمرکز دفاعی ایران است. حملات محدود اما هدفمند در غرب، باعث می‌شود بخشی از توان دفاعی ایران از محور جنوب شرق جدا شود و کشور درگیر دو جبهه‌ی همزمان گردد. این بخش از سناریو، روی نقطه‌ی آسیب‌پذیر دیگری دست می‌گذارد: فشار همزمان از شرق و غرب.

در مرحله‌ی ششم، نیروی هوایی اسرائیل وارد عملیات می‌شود. حملات هوایی گسترده به ایران، همراه با فشار بر حزب‌الله در لبنان، قرار است توان موشکی و پهبادی ایران را هدف قرار دهد. حملات هوایی مداوم ۲۴ ساعته، عملیات شناسایی، انهدام لاجرها و حمله به زیرساخت‌های دفاعی، بخشی از این طرح است. هدف، کاهش ظرفیت پاسخ‌گویی ایران و ایجاد اختلال در شبکه‌ی دفاعی کشور است.

اما سناریو در همین‌جا متوقف نمی‌شود. در ادامه، عملیات به سمت خلیج فارس گسترش می‌یابد. حمله و تصرف خارک از طریق کویت، همزمان با حمله به خوزستان، یکی از نقاط کلیدی این طرح است. خارک، مرکز حیاتی صادرات نفت ایران، در صورت تصرف، می‌تواند بخش مهمی از توان اقتصادی و انرژی کشور را مختل کند. حمله به خوزستان نیز با هدف فشار بر زیرساخت‌های نفتی و ایجاد اختلال در شبکه‌ی انرژی طراحی شده است. این دو عملیات، اگر همزمان انجام شوند، می‌توانند ایران را درگیر یک بحران چندلایه‌ی اقتصادی و امنیتی کنند.

مرحله‌ی پایانی این سناریو، عملیات علیه جزایر سه‌گانه و تلاش برای تسخیر تنگه‌ی هرمز است؛ اقدامی که با استفاده از ارتش امارات و پشتیبانی هوایی و دریایی متحدان انجام می‌شود. هدف از این مرحله، کنترل مسیر حیاتی انرژی جهانی و حذف نقش ایران در امنیت تنگه‌ی هرمز است. اگر این عملیات موفق شود، ساختار امنیتی خلیج فارس به‌طور کامل تغییر خواهد کرد و ایران بخش مهمی از قدرت بازدارندگی خود را از دست خواهد داد.

این سناریوی چندمرحله‌ای، اگرچه در ظاهر یک طرح نظامی است، اما پیامدهای آن فراتر از میدان نبرد خواهد بود. ایران در صورت وقوع چنین حملاتی، تلاش خواهد کرد با استفاده از توان موشکی، پهبادی و ظرفیت‌های منطقه‌ای، هزینه‌ی عملیات را برای مهاجمان افزایش دهد و زیرساخت‌های انرژی و امنیتی منطقه – حتی در صورت لزوم و امکان فراتر از منطقه – را هدف قرار دهد. این واکنش، می‌تواند بحران انرژی جهانی ایجاد کند و بازار نفت را برای ماه‌ها یا حتی یک سال دچار اختلال جدی در حد توقف کامل جریان انرژی سازد. از همین رو، تصمیم‌گیری درباره‌ی اجرای چنین سناریویی، برای طراحان آن با تردیدهای جدی همراه است.

واقعیت این است که آمریکا اکنون و پس از آزمودن سیزده روز عملیات نظامی ناکام برای در اختیار گرفتن کنترل تردد در تنگه هرمز، با بحران موجودی تسلیحات دورپرتاب و گرانقیمت تهاجمی و همچنین ناکارآمدی روزافزون تسلیحات پدافندی روبرو شده و توان گره‌گشایی از درگیری با اتکا به روشهای تهاجمی فعلی را ندارد. استفاده از امکانات ارتش‌های کشورهای هم‌پیمان ظامریکا در منطقه در این عملیات واجد مزایای فراوانی است، از جمله مجهز بودن، آماده بودن، نزدیک بودن به منطقه که هر سه هزینه‌های لجستیکی تمهید نیرو از جانب امریکا یا ناتو رو به شدت کاهش می دهند و همچنین تلفات نیروی متجاوز نیز از سید هزینه‌های ارتش امریکا تا حد زیادی کسر خواهد شد.

بدین ترتیب، دشمن در بزنگاه توقف عملیات نظامی و عقب نشینی برابر خواسته‌های به حق ایران با تن دادن به عواقب ناگزیر جنگ گسترده با اجرای سناریوی فوق یا مشابه آن قرار دارد. آن چه در این میان تعیین کننده است، "تصمیم سیاسی" ترامپ برای پذیرفتن ریسکی است که نیروهای نظامی ایران آن را با عملیات‌های دقیق، گسترده و هشدار گونه‌ی دو هفته‌ی اخیر به شدت بالا برده اند.

آمریکا اکنون و پس از آزمودن سیزده روز عملیات نظامی ناکام برای در اختیار گرفتن کنترل تردد در تنگه هرمز، با بحران موجودی تسلیحات دورپرتاب و گرانقیمت تهاجمی و همچنین ناکارآمدی روزافزون تسلیحات پدافندی روبرو شده و توان گره‌گشایی از درگیری با اتکا به روشهای تهاجمی فعلی را ندارد.

در نهایت، منطقه در آستانه‌ی یکی از پیچیده‌ترین و حساس‌ترین مقاطع تاریخی خود قرار گرفته است. ترکیب عملیات غافلگیرانه، مشارکت ارتش‌های منطقه، حملات چندمحوره و فشار بر زیرساخت‌های حیاتی، تصویری از یک درگیری تمام‌عیار ارائه می‌دهد؛ درگیری‌ای که پیامدهای آن نه‌تنها ایران، بلکه کل منطقه و اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

البته تغییر استراتژی ایران از حالت تدافعی به حالت تهاجمی و افزایش معنی دار دقت موشک‌های ایرانی، نشانه‌های روشنی برای معذور عاقلان باقی مانده در مجموعه تصمیم‌گیری فکری و سیاسی و نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی است. آیا آنها اشتباهات خود را باز هم تکرار خواهند کرد؟